

## درد دلی با امام صادق (ع)

خاک ره تو تاج سر تاجدارها  
ای در ره تو خاکشین شسوارها  
ای مایه امید دل بیقرارها  
بالم بخویش و خنده زخم چون بیارها  
هر یک امیر قافله بختیارها  
سرچشمه توانگری و اعتبارها  
سرمایه بزرگی و عزت و قسارها  
مردانی استوارتر از کوهسارها  
بر مسلمین ، جهان من الله شزارها  
لرزم بخود بو بید لب جو بیارها  
بکشادار دو دیده من چشمسارها

**سوی کسان کشیدت سر ره گذارها**

خوشحالانه غرقه بخواب و خمارها  
انگیزد این غم از دل و جانم بیارها  
ما را بهین به پیش دخت شرمسارها  
نابد جو فجر بر افق روزگارها  
هر فرد شیمه تو ز شایسته کارها  
ناید که شیمه کسب کند افتخارها  
از طریق تقوی قرارها  
امروز شیمه را به اجزای عارها  
بر گردش بخواری و ذلت قسارها  
از پای خود گسته همه بود و نارها  
در علم و سنت و عظمت کاسکارها  
اینگ شدند بچه صفت ، نپسوارها  
آسان گذاشتند زکف ، افتخارها  
یاید که پاره کرد ز سر این قسارها  
باختن نمود بجان ، کارزارها  
باید ز راه خویش درو کرد خارها  
باز آن شکوه و قدرت و آن افتخارها  
دارد امام ، از تو همی از چارها

ای بنده کمینه تو شهریارها  
ای آدمیت از تو سرافراز و مفتخر  
خود صادقی و راهبر صادقان توئی  
چون آدم بیاد ، شکوه زمان تو  
پرورد مکتب توبیس آزاده مرد را  
بر نامه تو بود بهین رمز پشرفت  
بر نامه تو بود کلید بهشت فتح  
بر نامه تو ساخت بکوتاه مدتی  
این بود مکتب تو اکنون چون نگرم  
بینم چو بیرون تو اکنون چنین ذلیل  
از بعد آن شکوه ، چنین سرفکنده گی

**و ای با ما که فتح بدستیم و دست فقر**

دردست ماست مایه بیداری جهان  
کنجینه زیر پای و چنین غفلت و گدایی  
ای پیشوای مذهب حق ، ای امام خلق  
تو خواستی که شیمه ات از دانش و کمال  
تو خواستی بجامه سالار و سر بود  
گفتی که در امانت و ایمان و راستی  
گفتی نه از منند کسانی که در جهل  
گفتی چنین و خواستی انسان ولی بین  
بگر که دست چیره اغیار بسته است  
این قوم ساده پای به بنداست و دیگران  
این قوم مرده دل همه ناکام و دیگران  
آخر چه شد که شاهسواران هر سه  
آخر چه اوفتاد که آن قوم معتد  
ای شیمه گر جلالت دیرینت آرزوست  
باید که بر فراشت قد خویش ، مردوار  
باید چو برق قلب سیاهی درید و رفت  
آورد باید از ره سنی و عمل بدست  
ورنه بدین صفت که «شفق» بیندت کنون